أعوذباللَه من الشيطان الرجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

وصلّى اللَه على سيّدنا و نبيّنا أبى القاسم محمّد

وعلى آله الطّيّبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين‌

 در جلسه گذشته راجع به حقیقت نفس و روح مرد و زن مقداری صحبت شد و عرض شد كه خدای متعال طبق مصالح و ضرورت‌های زندگی در این دنیا آنچه لازمه زندگی و وجود آن برای استمرار حیات مفید است در وجود انسان قرار داده است.

 این مسئله با توجه به شناخت بدن و جسم آدمی و آنچه را كه خدای متعال در این بدن و جسم قرار داده و به عبارت دیگر همان آناتومی بدن و كیفیت تشكّل او از اجزاء، این مسئله را اثبات می‌كند كه خدای متعال برای گذران زندگی و ادامه حیات آنچه را كه مفید است در بدن انسان قرار داده: دهان قرار داده برای بلعیدن، دندان قرار داده برای جویدن، معده قرار داده برای هضم كردن، روده قرار داده برای جذب كردن و همین‌طور كبد برای تجزیه آنچه را كه ما می‌خوریم به عناصر مختلفه و به اندازه نیاز بدن از كبد به خون تزریق می‌شود و وارد می‌شود. قلب قرار داده برای پمپاژ كردن خون به تمام سلول‌ها و همین‌طور ریه، مثانه، كلیه، چشم، گوش، مغز، دماغ تمام اینها اجزایی است كه برای رشد و ترقی و به فعلیت رساندن استعدادهای آدمی در این دنیا به او نیازمندیم و هیچ‌كدام از اینها عبث خلق نشده است. هیچ‌كدام‌

 از اینها بی‌جهت و بی‌خود خلق نشده. زمانی می‌گفتند آپاندیس زیادی است، حالا می‌گویند این‌جور نیست. زمانی می‌گفتند لوزه زیادی است الآن می‌گویند این‌طور نیست. زمانی می‌گفتند كه طحال بود و نبودش یكسان است، ولی الآن می‌گویند این‌جور نیست، موجب ناراحتی‌هایی خواهد شد.

 هركدام از اینها را خداوند متعال روی حساب خلق كرده و روی اندازه و مشیت خود برای اینكه آن زندگی بهتر كه عبارت است از اعتدال مزاجی برای استمرار حیات و بقاء نسل، آنچه را كه لازم است در وجود انسان و آدمی قرار داده. این مسئله مربوط می‌شود به خلقت مادی و طبیعی انسان. از آن‌طرف، مسئله فقط به این محدود نمی‌شود؛ خلقت مهم‌تر و بالاتر كه این خلقت بدن و جسم با این پیچیدگی كه دارد و هنوز به كمی از بسیار او پی برده نشده است، در قبال آن خلقت نفس و روح كه تعلق گرفته است به این بدن، مانند قطره به دریا می‌ماند. راجع به این مسئله صحبت شد و تصور نشود كه اغراق است. نخیر، حتی این تشبیه هم باز كمتر است و ادای مقصود را نمی‌كند.

 روح و نفس انسان كه از مقام ربوبی پروردگار نشأت گرفته و ریشه در آنجا دارد، در تنازلش به این عالم خود را به این بدن مقید می‌كند، بدنی كه فقط باید به عنوان ابزار او را بكار گیرد. مانند یك نجّاری كه می‌آید یك كارگاه بسیار بزرگی را راه می‌اندازد، وسائلی را می‌گیرد، دستگاه‌هایی برای نجّاری را تهیه می‌كند و وقتی همه‌

 چیز آماده شد آن‌وقت به جای اینكه آن وسائل لازم و مواد را بیاورد و سفارش‌ها را بپذیرد و مشغول بشود، هی خودش را سرگرم تیشه و چكش می‌كند. صبح تا شب می‌آید با دستگاه ور می‌رود، شب می‌شود می‌رود منزل، دوباره فردا می‌آید دوباره شروع می‌كند پیچ و مهره‌های این را شل و سفت كردن، دوباره پس فردا می‌آید امتحان می‌كند، یك ماه، دو ماه، تا اینكه چند سال از این كارگاه به این بزرگی و عظمت می‌گذرد و او یك میز هم نساخته است. التفات می‌كنید! این حكم ما در دنیا این‌طوری است. یعنی به جای اینكه ما در اینجا بیاییم و از این بدن به عنوان یك آلت و وسیله برای خود استفاده كنیم، هِی به این بدن می‌پردازیم، به نقش و نگار این بدن می‌رسیم، هی توجه به این بدن می‌كنیم، و آنچه را كه مربوط به این دنیاست. این مسئله همان طوری كه عرض شد مربوط به استمرار بقاء و نسل در این دنیاست.

 اما از نقطه نظر حقیقت روح و حقیقت نفس از آنجایی كه نفس در مراتب بالاتر آن جنبه انوثیت و رجولیت خود را از دست می‌دهد دیگر در ملكوت مرد و زنی به آن قسم وجود ندارد؛ حقیقت نور و حقیقت نفس در عالم ملكوت بدون شكل است، گرچه در آنجا جنبه فعلی و جنبه انفعالی وجود دارد، اما هر دو جنبه فعل و جنبه انفعال دو مظهر یكسان از مظاهر پروردگار است كه از نقطه نظر سعه و ظرفیت و ضیق، آن امكانات و قابلیتی را كه جنبه فعلی دارد، همان قابلیت و امكانات را جنبه‌

 انفعالی دارد؛ یعنی رشد و ترقی و سعه‌ای را كه هر اسم از اسامی پروردگار وقتی‌كه از آن جهت نشأت می‌گیرد موجب اثر در عوالم مادون خود است، همان‌طور همان اسمی كه این جنبه فعلی را قبول می‌كند او هم دارای همین اثر خواهد بود. این یك مسئله ای است كه خیلی پیچیده و از اسرار خلقت است و امروز به عنوان اشاره فقط نسبت به این مطلب ما یك جمله‌ای را عرض كردیم تا ان‌شاءاللَه كشف این مسئله و شرح آن بماند برای موقع خود و برای جای خود.

 ما حصل مسئله این است كه آنچه را ما در مرد به عنوان قوه فاعلی و عمل كننده دارای صفات فاعلیت می‌یابیم مربوط می‌شود به عوالمی پس از ملكوت، و آنچه را كه ما در زن به عنوان لطافت و ظرافت و قبول كننده و جنبه انفعالی می‌یابیم مربوط می‌شود به شاكله و خصوصیات زن پس از عوالم ملكوت. اما از جهت ملكوت به بالا چون نفس و روح انسان دیگر صورت ندارد، هر دوی اینها از یك منبع و از یك ریشه جدا می‌شود و به مراتب پایین نزول می‌كند. روی این جهت از آنجا كه احكام و دستورات اسلام دستوراتی است برای رساندن انسان به نقاط كمالی خود، نه صرفاً پرداختن به مسائل ظاهری و رتق و فتق امور دنیوی، احكام اسلام بر اساس رسیدن بشر به آن نقطه پی‌ریزی شده.

 اگر در یك مؤسسه‌ای بخواهند ساختمانی بنا كنند، اول امكانات آن مؤسسه را در نظر می‌گیرند. مسائلی كه در آن مؤسسه و اداره می‌گذرد در نظر می‌گیرند. محدوده‌

 وسعت عملكرد آن مؤسسه را در نظر می‌گیرند. بر آن اساس مقدار اطاق‌ها، مقدار هال‌ها، مقدار پله‌ها، مقدار طبقات ارزشیابی می‌شود و آن پایه و اساسی كه در پایین ریخته می‌شود بر اساس همان مقدار امكاناتی قرار داده می‌شود كه از این مؤسسه مورد نظر است. یك مؤسسه عظیم و طویلی كه احتیاج به هزار اطاق دارد و احتیاج به بیست یا سی یا چهل یا پنجاه طبقه ساختمان دارد، وقتی‌كه می‌خواهند پی‌ریزی كنند، نمی‌آیند برای آن یك پی‌ریزی كنند كه دو طبقه بر او بنا بشود یا سه طبقه، آن زمینه‌ای را كه آماده می‌كنند آن زمینه، زمینه پنجاه طبقه است. آهن‌هایی را كه در نظر می‌گیرند برای پنجاه طبقه قرار می‌دهند. آن آهن‌هایی كه برای یك ساختمان پنجاه طبقه است با آهن‌هایی كه الآن برای این سقف در نظر گرفتند فرق می‌كند. قوانین و مقرارتی كه در شاكله این ساختمان به كار برده می‌شود، آن قوانین برای رسیدن به این مقصود است. آن قوانین برای رسیدن به یك ساختمان پنجاه طبقه است نه یك ساختمان دو طبقه.

 احكام اسلام و قوانینی كه شارع مقدس برای ارتباطات بشر، چه در محیط اجتماعی و چه در محیط خانوادگی و شخصی وضع كرده آن قوانین برای رسیدن به آن مرتبه كمال است نه برای گذراندن این دو روز دنیا، این نكته محور برای بحث ماست؛ یعنی اگر به این نكته ما توجه كنیم بسیاری از اشكالات و اگر و امّاها همه حل می‌شود. اعتراضات دیگر تبدیل به خشنودی و خرسندی و رضایت می‌شود.

 یك وقت مقصود از زندگی در این دنیا صرف گذراندن این دو روز است به‌هرنحوی كه بخواهد باشد و پس از آن دیگر مسئله‌ای در كار نیست و پرونده انسان برای همیشه بسته خواهد شد. اگر به این كیفیت است امّا و سؤال در اینجا خیلی به‌وجود می‌آید. چرا در اینجا این‌طور است؟ چرا در آنجا آن‌طور است؟ چرا در اینجا ظلم شده؟ چرا در آنجا اجحاف شده چرا در آنجا حق به این كیفیت داده شده؟ چرا در آنجا مسئله به این كیفیت مطرح شده؟ چرا در آنجا خدا جانب او را گرفته؟! اینها برای این است كه زندگی فقط منحصر است در همین دنیا و بر اساس یك محدودیت خاص. اما اگر ما احكام اسلام را برای رسیدن به آن نقطه بدانیم، دیگر در اینجا نمی‌توانیم بعضی از آن احكام را بپذیریم و بعضی را رد كنیم؛ چون تمام احكام اسلام و قوانین در مجموعه یك جریان می‌گنجد و همه آنها در زیرمجموعه یك اصل و یك هدف قرار دارد و آن رسیدن به نقطه كمال است، رسیدن به آخرین مرتبه از كمال است. حال هر چقدر كه انسان نسبت به این مسئله پای‌بندتر باشد نتیجه بیشتر می‌گیرد. هرچه بیشتر انسان نسبت به این مسئله مقیدتر باشد، نتیجه بیشتر می‌گیرد.

 ببینید ما یك احكامی داریم احكام واجب مانند: نماز و روزه و امثال ذلك. یك احكامی هم داریم احكام مستحب مانند: نوافل، مانند نماز شب، قرائت قرآن، انفاق نه انفاق‌های واجب، صدقه، صدقه به فقرا دادن، صله رحم كردن، رفع حوائج از

 مؤمنین كردن، اینها مسائل مستحب است. معنای مستحب یعنی چه؟ یعنی فقط صرفاً یك كار تكراری و تقلیدی و یك عمل كلیشه‌ای كه از یك طرف انشاء و امر بشود و از یك طرف هم انجام بدهند یا نه؟ عمل مستحب عبارت است از آن عملی كه پرداخت به آن عمل البته در شرایط خاص با حفظ قوانین و مقررات خاص خودش، نه اینكه حالا فرض كنید بگوییم كه چون قرآن مستحب است انسان بنشیند از صبح تا شب قرآن بخواند، بقیه مسائلش را كنار بگذارد این‌طور نیست. یا اینكه انفاق مستحب است، انسان همه دارائیش را به فقرا بدهد و خودش صِفرُ الكَف (دست خالی) بنشیند نه این‌طور هم نیست طبق ضوابطی را كه شرع معین كرده است، عمل به این مستحبات انسان را به آن نقطه از كمال می‌رسانند. لذا در روایت داریم كسی كه به مستحبی عمل كند، از آنجایی كه خدای متعال تكامل وجودی او را بر اساس یك قوانین و محدودیت‌ها و تعریف خاصی قرار داده، به همان اندازه از عمل به آن مستحب، از آن كمال در وجود خودش حیازت می‌كند.

 یكی از مسائلی كه در اسلام هست مسئله ازدواج است. ازدواج در اسلام مستحب است صرف‌نظر از اینكه موجب بقاء نسل هست و برای انسان لازم و ضروری هست و در بعضی از موارد واجب هم می‌شود نفس ازدواج ولو اینكه مقصود از او بقاء نسل نباشد، ولو اینكه انسان ضرورتی را در وجود خود احساس نكند، نفس ازدواج و پیوند بین زن و شوهر به عنوان یك اصل از اصول اسلامی است؛ زیرا در

 این ازدواج یك نوع علقه و ارتباطی بین دو نفس برقرار می‌شود كه آن علقه و ارتباط برای تكامل انسان حیاتی است. لذا در شریعت اسلام عزلت مكروه است و قبیح شمرده شده شخصی در عزلت باشد. در دین مسیحیت عزلت هست. بسیاری از رهبان‌ها دارای عزلت و كناره‌گیری می‌كردند، از دنیا كناره‌گیری می‌كردند.

 اما در شریعت اسلام از آنجا كه دین اسلام دین متكاملی هست، فعلیتی كه به واسطه تشریع رسول خدا و تشریعی كه بالاترین تشریع‌ها است و فتح بابی كه برای امت شده و موجب رسیدن به یك فعلیات و كمالاتی هست كه در امم گذشته نبوده است، این مسئله متوقف بر این است كه انسان ازدواج كند. اگر شخصی ازدواج نكند ولو اینكه قصد تولید مثل هم نداشته باشد، یا اینكه فرض بكنید كه مسائل هوا و هوس و اینها هم در كار نباشد، كسی كه ازدواج نكند به این قسم از جامعیت نخواهد رسید. این یك مسئله‌ای است. یعنی نفس عمل به این مستحب در بعضی از اوقات هم واجب است، آن واجب هم جای خود دارد برای بقاء نسل یا برای ضروریاتی كه اقتضاء می‌كند. خیلی از اوقات هم واجب است ولی بحث ما فعلًا راجع به استحباب این مسئله است. این قضیه و بسیاری از قضایای مستحبّه دیگر در نظام تشریع یك جایگاه خاص به خودش را دارد.

 كسی كه نماز شب نمی‌خواند، این به یك مرتبه از مراتب تكاملی نخواهد رسید. كسی كه قرآن نمی‌خواند آن مراتبی كه مترتب بر اوست برای او حاصل نخواهد

 شد. كسی كه نافله را نخواند از بعضی از مراتب كمالی محروم خواهد شد. حالا كسی می‌خواهد بخواند می‌خواهد نخواند، كسی كه نخواند نمی‌آیند بگویند آقا چرا نخواندی؟ خودت از دست دادی. كسی كه قرآن نخواند در قیامت او را به جهنم نمی‌برند، ولی خودش وقتی نگاه كرد ببیند چه از دست داده از صدتا جهنم برایش بدتر است. كسی كه نماز شب نخواند در روز قیامت برای نماز شب عذاب نمی‌كنند ولی همین قدر ببیند چه منافعی از او فوت شده از صدتا عذاب برای او سوزاننده‌تر است.

 اینها مسائلی است كه برای رسیدن به كمال انسان تشریع شده، شارع اینها را برای رسیدن به كمال تشریع كرده. روی این جهت اساس و پایه احكام اسلام برای عبور و حركت از عالم ماده و طبع و عالم دنیا و رسیدن به مراتب فعلیت و معرفت و كسب آن كمالاتی كه خدای متعال آن را برای بندگان خودش وعده داده است، این عبارت است از احكام اسلام. پس بنابراین اینكه می‌گویند دو جور اسلام داریم اسلام ظاهر داریم، اسلام باطن داریم، اسلام ظاهر فقط عبارت است از رسیدگی به امور؛ و اسلام باطن عبارت است از حركت نفس، تمام اینها مطالب غیر قابل قبولی است.

 اسلام، یك اسلام بیشتر نیست. ایمان، یك ایمان بیشتر نیست؛ اما آن ایمان مراتب دارد. یعنی رسول خدا صلی اللَه علیه و آله و سلم كه مبعوث شد، نیامد اسلام را دو

 دسته كند و افراد دور خود را به دو دسته و چند دسته تقسیم كند. از اول مبنا و ممشای رسول خدا بر رسیدن به آن نقطه بود. ائمه مبنایشان برای رسیدن به آن نقطه است. همه اولیاء خدا مبنایشان برای رسیدن به آن نقطه است. بله، در مقام عمل و در مقام مواجهه با مردم، مردم دارای دسته‌های مختلفی هستند؛ یكی قبول می‌كند، یكی قبول نمی‌كند.

 شخصی خدمت امام صادق علیه‌السّلام آمد می‌خواست مسافرت برود. گفت: برای من استخاره‌ای كنید. استخاره كردند، بد آمد. ولی به مطلب امام صادق گوش نداد. تاجر بود، اثاث تجارتش و مایملك خود را برداشت و حركت داد و برای تجارت رفت و اتفاقاً سود بسیار خوبی هم كرد. برگشت آمد مدینه خدمت حضرت: یابن رسول اللَه این حكمت استخاره چه بود؟ شما استخاره كردید كه بروم بسیار بد آمد، ما رفتیم و مشكلی هم پیش نیامد و این همه هم تجارت كردیم و چند برابر هم سود بردیم. حضرت فرمودند: یادت می‌آید در فلان روز بواسطه اینكه قافله می‌خواست حركت كند نماز صبحت قضا شد. این استخاره بد مال آن بود. یعنی چه؟! یعنی تمام این كاری كه كردی، حركت كردی، رفتی تجارت كردی، چند برابر سود كردی، ارزش یك نماز قضا شدن تو را ندارد. اگر نمی‌رفتی و در اینجا می‌ماندی و این سود را نمی‌كردی ولی در قبالش آن نماز صبح از تو قضا نمی‌شد آن برای تو مهم‌تر بود. الآن نمی‌فهمی! صبر كن دو روز دیگر عزرائیل‌

 جانت را بگیرد آن‌وقت می‌فهمی چرا استخاره بد آمد! آنجا می‌فهمی چرا بد آمد! آنجا می‌فهمی چه را از دست دادی!

 پس احكام اسلام صرفاً بر اساس مدركات ظاهری ما نیست كه فقط دو روزی را در این دنیا بیاییم و بگذرانیم و تا حدودی به فساد مبتلا نشویم و بعد به یك نحوی اجتماع را بگردانیم و مسائل اجتماع را بر اساس فكر و خیال خود، نه بر اساس آنچه را كه خدای متعال تنظیم كرده، نه، بر اساس خیال خود، اجتماع را با شرع یا به عكس، شرع را با اجتماع تطبیق بدهیم مسئله این‌طور نیست.

 اسلام اجتماع را برای تكامل فرد خواسته، اگر من نباشم می‌خواهد اجتماع باشد می‌خواهد نباشد. من بالاتر از این صحبت می‌كنم. الآن همه ما انتظار ظهور حضرت را داریم كه حضرت ان‌شاءاللَه ظهور كنند و ما ادراك محضر زمان ظهور حضرت را داشته باشیم و آن بركات و نعماتی كه هست نصیب ما بشود. دعا هم می‌كنیم، ولی صحبت من در اینجا این است: یك وقت من تمام فكر و خیال و افكار و افعال خودم را بر این اساس قرار می‌دهم كه كِی حضرت می‌خواهد ظهور كند. دنبال این و آن می‌روم كه كِی حضرت ظهور می‌كند. فلان كس راجع به این قضیه چه گفته؟ او راجع به این قضیه چه خواب دیده؟ او راجع به این قضیه چه كشف كرده؟ تمام زندگی خودم را این تشكیل می‌دهد. یك وقت قضیه این‌طور است، اگر این‌طور باشد كه من به همین نحو بخواهم بمانم، وضعیت نفسانی من در این مرتبه متوقف‌

 بشود و فقط به انتظار ظهور باشد. حالا سؤال می‌كنم اگر بیایند به ما بگویند كه در روز یكشنبه، پس فردا روز یكشنبه امام علیه‌السّلام ظهور می‌كند و تو هم غروب شب شنبه از دنیا می‌روی. این ظهور به چه درد من می‌خورد. فردایش غیر از اینكه آه و دردش بر دل ما بماند، دیگر برای ما چه فایده‌ای دارد؟! بیایند بگویند كه آقا امام زمان روز یكشنبه ظهور می‌كند و جنابعالی هم شب شنبه باید تشریفتان را ببرید، بسیار خب به چه درد من می‌خورد؟! این ظهور به چه درد من می‌خورد؟ به این افرادی كه دنبال ظهور ظاهر می‌گردند باید این‌طور پاسخ داد: به جای اینكه مردم را به این حرف‌ها سرگرم كنید و وقت آنها را به این مطالب تلف كنید و عمر آنها را به این مسائل باطل بگردانید، بیائید نفس آنها را عوض كنید! روش آنها را تغییر بدهید كه با تغییر روش با تغییر سیره آن ظهور حقیقی امام علیه‌السّلام برای مردم حاصل بشود.

 لذا امام صادق می‌فرماید: كسی كه این كار را انجام بدهد، كسی كه این عمل را انجام بدهد مانند این است كه در خیمه قائم ما قرار دارد، مانند این است كه در همان‌جا است نمی‌گوید ظهور حضرت را درك بكنید در همان‌جایی كه حضرت در آنجا زندگی می‌كند این هم آنجاست و این مسئله مشهود است، این مسئله مشخص است. از حال بزرگان، از روش بزرگان، از كیفیت ارتباط با آنها، ما این مطلب را به دست آوردیم، آنها با حضرت معیت داشتند.

آنكه در خانه‌اش صنم دارد \*\*\* گر نیاید بُرون چه غم دارد

 آن همیشه با امام زمان است حالا می‌خواهد حضرت ظهور كند می‌خواهد نكند. خب نكند، بهتر! برای خودمان می‌ماند. چرا بعضی از مردم كه نمی‌دانند مسائل و این حرف‌ها بخواهد ...، نه آقا برای خودمان.

 اسلام انسان را به این نقطه می‌رساند نه اینكه صرفاً یك مسائل عادی و ظاهری و بعد درگیر كردن این مسائل مجبور بشویم كه از آن مبانی دست برداریم و شرع را منطبق بر آن رویدادها و حوادث و پدیده‌هایی كه خود را با دست خود مبتلا كردیم، بكنیم. نه، اسلام اجتماع را برای فرد و فرد را برای رسیدن به تكاملش می‌خواهد. در جایی نمی‌توانی زندگی كنی، از آنجا كوچ كن به جای دیگر برو. در جایی محیط دین برای تو دشوار است از آنجا حركت كن به جای دیگر برو. مگر در آیه قرآن نداریم كه وقتی كه به مستضعفین از افراد گفته می‌شود چرا نرفتید؟ أَ لَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَه واسِعَةً فَتُهاجِرُوا فِيها النساء، ٩٧ ارض خدا مگر واسع نبود؟ در آنجا نمی‌توانی دینت را حفظ كنی، خوب برو یك جای دیگر. آقا ما چه كنیم در فلان‌جا هستیم آنجا نمی‌توانیم. بفرمائید جای دیگر بروید.

 چرا ما بیاییم دست از آن مبانی و اصول خودمان برداریم برای امور اعتباری، برای امور تخیلی، مگر بقیه مردم در جاهای دیگر مُردند؟! آنها هم دارند زندگی می‌كنند. چرا ما بیاییم آن مسائل واقعی را از او دست برداریم.

 اسلام قوانینش برای رسیدن به این نقطه است، برای رسیدن به این نقطه كمال؛ یعنی رسیدن به نقطه‌ای كه زن و مرد از نقطه نظر كمالی، مرتبه رجولیت و انوثیت را در عالم ماده و در عالم طبع از دست بدهند. رسیدن به برزخ و مثال كه علت برای عالم ماده است، باز در آنجا جنبه رجولیت و انوثیت به یك نحوی وجود دارد او را هم از دست بدهند، برسند به ملكوت سفلی و از آنجا به ملكوت علیا، دیگر در آنجا نه رجولیتی هست و نه انوثیتی، هر دوی اینها به یك نظام و یك نسب از همان روح پروردگار و از آن عالم وجود بسیط و وجود بالصرافه از آنجا نشأت می‌گیرند و در اینجا می‌آیند. این مقصود و هدف برای قوانین اسلام است. حالا هركسی به هر مقدار دیگر خودش می‌داند. به قول معروف: گر گدا كاهل بود تقصیر صاحبخانه نیست. حكم این است، قانون هم این است، این هم خط سیر و خط راه و سلوك شما و ماست به این مرتبه، كوتاهی كردیم از كیسه‌مان رفته، كوتاهی نكردیم به مطلوب می‌رسیدیم. این مقدمه برای این مطلب است.

 وقتی كه این مسئله روشن شد، در آیات قرآن این مسئله یعنی عدم اختلاف بین زن و مرد از نقطه نظر مسائل روحی به یك نحوی بیان شده. همان‌طوری كه عرض كردیم در این دنیا به جهت مصالح زیست و استمرار نسل، خدای متعال زن و مرد را با شاكله خاص و با اجزاء و اعضاء خاص به خودش قرار داده، خلق كرده، اما از آنجایی كه در عالم قیامت آنجا دیگر مسئله استمرار بقا و تولید نسل معنا ندارد، در

 آنجا دیگر تولید نسلی نیست، در آنجا دیگر استمرار بقایی نیست، به همین جهت خصوصیات آدمی یعنی همین بدن آدمی خصوصیات همین بدن در عین اینكه مانند این بدن است، درعین‌حال مطابق با قوانین و مقتضیات و ضروریاتی است كه در عالم قیامت و در عالم بهشت است؛ یعنی از آنجایی كه در آنجا تولید نسل و امثال ذلك نیست. پس بنابراین رجولیت و انوثیت دیگر در آنجا معنا ندارد. لذاتی كه در آنجا هست با لذاتی كه در اینجا هست تفاوت می‌كند. كیفیت استفاده انسان در آن دنیا، در بهشت با كیفیت استفاده انسان در اینجا فرق می‌كند. چرا؟ چون این قسم لذاتی كه در این دنیا هست هدفش و مقصدش عبارت است از بقاء نسل، در آنجا دیگر نسلی نیست، لذا در آنجا خصوصیات ما تفاوت می‌كند؛ در آنجا مسئله ازدواج وجود ندارد. ازدواج در آنجا به یك نحو دیگر است. بله، زن و مردی در بهشت وجود دارد؛ یعنی فقط همان جنبه نه انوثیت خاص بلكه جنبه انفعالی كه عبارت است از ظهور مظهر لطف و مظهر جمال و اسم جمیل پروردگار كه به صورت انفعالی و زن در آنجا قرار می‌گیرد و درمی‌آید و همین‌طور برای مرد از نقطه نظر ظهور دیگری است.

 در آیه قرآن نسبت به این مسئله اشاره شده. در سوره دخان می‌فرماید: إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقامٍ أَمِينٍ‌ الدخان، ٥١ متقین در مقام امن هستند، امین یعنی امن. مأمون از هر ناراحتی، از هر كدورت، از هر نقص، از هر ناخوشایند. به عبارت دیگر خوشی‌

 محض، هیچ‌گاه حتی برای یك لحظه تكدّر و ناراحتی و غم در آنجا وجود ندارد. خوشی محض است، مستی محض است، بهاء محض است، بهجت محض است، این مال كیست؟ این مال متقین است.

 يَلْبَسُونَ مِنْ سُندُسٍ وَ إِسْتَبْرَقٍ مُتَقابِلِينَ‌ الدخان، ٥٣ اینها لباس‌هایی از دیبا و حریر، خدا بر تن آنها قرار می‌دهد و حریر دیگر در اینجا ممنوع است ولی آنجا آزاد می‌شود. بعضی چیزها حرام است حلال می‌شود. در اینجا هم همین‌طور است. فعلًا در اینجا حرام است، اما در آن دنیا دیگر آزاد می‌شود، حلال می‌شود. هیچ مسئله‌ای هم نیست، كار خدا است دیگر. امروز می‌گوید: حرام، فردا هم حلال. البته مربوط به این دنیا و آن دنیاست. یلبسون من سندس و إستبرق متقابلین\* كَذلِكَ وَ زَوَّجْناهُمْ بِحُورٍ عِينٍ‌ الدخان، ٥٤ و ٥٣ این‌چنین و به این كیفیت ما آنها را با حورالعین تزویج می‌كنیم. حورالعین چه كسانی هستند؟ شرح بدهم یا نه؟! یك مقداریش را قبلًا گفتیم، یك مقداریش همین‌قدر به شما بگویم كه مرحوم آقا فرمودند: اگر قرار باشد كسی یك لحظه آنها را ببیند، دیگر به دنیا رغبت نخواهد كرد این فقط به اجمال، اگر بیشتر بگویم شاید مشكل پیش بیاید همین، فقط همین مقدار. كَذلِكَ وَ زَوَّجْناهُمْ بِحُورٍ عِينٍ‌؛ حوراء به آن سیاه چشمی گفته می‌شود كه سیاهی چشم او غلبه دارد در چشم و عینا هم جمع عیناء است، به معنای درشت‌

 چشم است. این افرادی كه متقین‌اند و در روز قیامت ما اینها را با حورالعین تزویج می‌كنیم این یك آیه.

 آیه دیگری در سوره طور است می‌فرماید: إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَعِيمٍ‌ الطور، ١٧ متقین در بهشت‌ها و چشمه‌سارها متنعم‌اند. فاكِهِينَ بِما آتاهُمْ رَبُّهُمْ وَ وَقاهُمْ رَبُّهُمْ عَذابَ الْجَحِيمِ‌ الطور، ١٨ اینها به آنچه كه خداوند به آنها داده مسرور و غرق در نعمت‌اند. فاكه به كسی می‌گویند كه از شدت سرور اصلًا نمی‌فهمد چكار كند، و به عبارت دیگر دست از پا نمی‌شناسد. فاكهین این‌طوری هستند. وَ وَقاهُمْ رَبُّهُمْ عَذابَ الْجَحِيمِ‌ خداوند متعال از عذاب جحیم آنها را محفوظ داشته. كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئاً بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ‌ الطور، ١٩ بخورید و بیاشامید، گوارا باد بر شما بواسطه آن اعمالی كه در دنیا انجام دادید. مُتَّكِئِينَ عَلى‌ سُرُرٍ مَصْفُوفَةٍ اینها اتكاء دارند، پشت كرده‌اند، نشسته‌اند بر سریرهای چیده شده، بر فرش‌های چیده شده، همین‌طور تكیه كردند وَ زَوَّجْناهُمْ بِحُورٍ عِينٍ‌ الطور، ٢٠ ما اینها را با حورالعین تزویج می‌كنیم. خوب یعنی چه؟ یعنی در عین اینكه اینها نشسته‌اند، درعین‌حال خداوند متعال هم برای اینها حورالعین را در همین‌جا قرار داده.

 یك شخصی از رفقا می‌گفت البته شاید این را همه گفتند حالا او نقل كرده، زبان حال همه است گفت: من با عیالم گاهی اوقات شوخی می‌كنم می‌گویم: روز قیامت، حالا هر كاری می‌خواهی بكنی بكن! ما آن دنیا زوجنا بحورالعین هم داریم،

 آنجا می‌رویم خلاصه تزویج می‌كنیم. حالا آن می‌گفت كه در جواب ما بلد بود، ما هم می‌رویم در آنجا با غلمان ازدواج می‌كنیم. حالا باید به او گفت: غلمان خبری نیست، آیه فقط حورالعین را دارد. راجع به غلمان داریم: وَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَكْنُونٌ‌ الطور، ٢٤ غلمان و پسران نورس دور می‌زنند، كار خدمتكاری را انجام می‌دهند ازدواج در كار نیست. آن ازدواج مربوط به حورالعین است. اما خب نه! این هم جواب دارد و الآن جواب هم می‌دهیم، ما نمی‌خواهیم هم مرد و هم زن، هر دو را با هم ناراحت كنیم.

 مسئله این است كه ازدواج در آنجا با ازدواج در اینجا متفاوت است. ازدواج در اینجا همین نكاحی است به همین كیفیت كه صیغه‌ای و عقدی خوانده می‌شود و انكحت و زوجت دارد و حرام، حلال می‌شود. این ازدواجی است كه در اینجا، اما تزویج در آنجا كه انكحت موكلتی ندارد، یا فرض بكنید كه زوجت ندارد. زوجنای در آنجا به معنای مقارنت است. یعنی قرین بودن، مصاحب بودن در كنار بودن، مُتَّكِئِينَ‌ اینها تكیه می‌دهند متقین‌ عَلى‌ سُرُرٍ مَصْفُوفَةٍ بر سریرهای مصفوفه درعین‌حال غیر از این خبری نیست گمانی نكنید. همه روی سریر و همه همدیگر را می‌بینند. عَلى‌ سُرُرٍ مَصْفُوفَةٍ وَ زَوَّجْناهُمْ بِحُورٍ عِينٍ‌ حالا تا اینجا مسئله‌ای نیست.

 متقین در إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقامٍ أَمِينٍ‌ الدخان، ٥١ مقصود كیست؟ آیا فقط مردها در اینجا مورد آیه هستند، یا زنها هم هستند؟ یعنی فقط مردها فِي مَقامٍ أَمِينٍ‌ هستند؟

 فقط مردها فِي جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ‌ الدخان، ٥٢ هستند یا نه؟ متقین در اینجا عبارت است از آن ذات بشری همان‌طور كه در جلسه قبل عرض شد آن ذات بشری كه در مقام عمل و در مقام صلاح به مرتبه تقوا رسیده. این معنا معنای متقین است.

 پس بنابراین هیچ آیه دیگری هم غیر از این نداریم. متقین منظور زن و مردی است كه به مقام تقوا و صلاح رسیدند. اینها الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَعِيمٍ‌ هستند. اینها فِي مَقامٍ أَمِينٍ‌ هستند. حالا همین متقین را ما وَ زَوَّجْناهُمْ بِحُورٍ عِينٍ‌.

 پس بنابراین تزویج حورالعین فقط اختصاص به مردها ندارد. زنها هم در آنجا تزویج با حورالعین دارند؛ یعنی در قیامت تزویج اصلًا به‌طوركلی از مرتبه نفس و مرتبه هوا و هوس و غریزه و شهوت مبری است. در آنجا حورالعین از مظاهر لطف و تلقی لطف و القائش به نفس مقابل است نه اینكه منظور همین ازدواج ظاهر باشد. در روز قیامت ازدواج ظاهری ما نداریم، نكاح ظاهری ما نداریم، تولید و تناسل نداریم. لذت این تزویج در قیامت هزارها بلكه میلیون‌ها مقابل بالاتر از لذتی است كه در ازدواج ظاهری وجود دارد. در آنجا نفسِ ارتباط است كه ایجاد لذت می‌كند. آن انواری كه از این جنبه انفعالی حور گرفته می‌شود و به طرف مقابل حالا چه زن باشد یا طرف مقابل مرد باشد القاء می‌شود. این معنای ازدواج در آنجاست، نه معنای ظاهری كه مردها آنجا بروند و با حورالعین ازدواج كنند و بعد

 هم به زنها افتخار كنند. نه آقاجان این خبرها نیست! خانم‌ها یاد بگیرند، این مطلب را به شوهرهایشان بگویند.

 در آنجا مسئله ازدواج به این كیفیت نیست و بلكه مقصود از تزویج، زوج قرار دادن است، قرین قرار دادن است، مصاحب قرار دادن است، شما كه دو چیز را كنار هم می‌گذارید می‌گویید: زَوَّجه یعنی هر دو را در كنار هم قرار داد؛ ازدواج را هم از این نظر می‌گویند ازدواج، به خاطر اینكه با صیغه نكاح انسان زن و مرد را در كنار هم از نقطه نظر ترتب آثار قرار می‌دهد. این معنا، معنائیست كه در روز قیامت بوجود می‌آید.

 روی این جهت پس زن و مرد از این نقطه نظر یكسان هستند؛ یعنی خصوصیات ظاهری آنها حتی در روز قیامت بواسطه مراتب تكاملی در تحت تأثیر قوای روحی تغییر و تبدل پیدا می‌كند. لذا شارع مقدس آمده است و برای رسیدن به این نقطه تكاملی آمده قوانین وضع كرده. قوانینی كه وضع كرده چه قوانینی است؟ عبارت از قوانینی است كه زن را در همین مرتبه‌ای كه خدا او را خلق كرده و مرد را در همین مرتبه‌ای كه خدا او را خلق كرده هر دوی اینها بتوانند در كنار هم حركت كنند و بروند. اما آیا هر دوی اینها یك تكلیف دارند و هر دوی اینها یك قسم باید كار انجام بدهند یا نه، تقسیم مسئولیت شده در اینجا؟! خدا برای مرد یك مسئولیتی قرار داده، برای زن مسئولیت دیگری قرار داده كه هركدام از اینها اگر به مسئولیت‌

 عمل كردند به این نقطه می‌رسند. اگر عمل نكردند نمی‌رسند. مرد اگر به مسئولیتش عمل نكند به این نقطه نخواهد رسید. حالا مسئولیت‌ها چیست، ان‌شاءاللَه برای جلسات بعد.

 اما رسیدن به آن نقطه كمالی لازمه‌اش اطاعت مرد است از پروردگار در ارتباط با تكالیف خودش، لازمه‌اش اطاعت زن است از پروردگار نه از شوهر، از پروردگار در ارتباط با تكالیف خودش، زن و مرد كه در ارتباط با تكالیف خود اینها می‌خواهند كار انجام بدهند، مسئولیت را ادا كنند نه به حساب این است كه می‌خواهد برای این انجام بدهد، باید در ارتباط، بالاتر را در نظر بگیرد. اطاعت خدا را اینجا در نظر بگیرد. اگر بخواهد ارتباط بین زن و شوهر بر اساس صرف غریزه باشد كه او یك روز هست و یك روز نیست. اگر بر اساس صرف مسائل ظاهری باشد كه خیلی مشكلات پیش می‌آید. ارتباط بین زن و شوهر باید بر اساس اطاعت از خدا باشد. یعنی یك ریشه و یك مبنا و پایه برای روابط باید وجود داشته باشد آن پایه و آن روابط دائمی است. آن دیگر زوال پذیر نیست، دیگر طرفین دچار نوسان و فراز و نشیب‌ها بشوند، آن پایه و آن اصل وجود دارد. در تمام مراحل زندگی آن پایه و اصل كه عبارت است از اطاعت از تكالیف، آن وجود دارد حال طرفین سالم باشند یا مریض پایه وجود دارد.

 این مبنا، مبنایی است كه خدای متعال او را محور برای ثبات و استقرار زندگی قرار داده است. بر این اساس، مهر و محبتی كه لازمه دوام زندگی است آن محبت ریشه‌دار خواهد شد نه محبت ظاهری. چقدر ما در روایت داریم، آیه شریفه قرآن صراحت بر این مسئله دارد كه اصل و هدف از زندگی و تشكیل خانواده، محبت است. وَ مِنْ آياتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْواجاً لِتَسْكُنُوا إِلَيْها ... الروم، ٢١ ما از نفس خودتان، از میان خودتان، چه زن چه مرد، از میان خودتان برای شما زوج قرار دادیم تا اینكه سكونت پیدا كنید، آرامش پیدا كنید، در زندگی دنیا راحت بشوید، این زندگی هدف و مقصود از لِتَسْكُنُوا است. تا سكونت و آرامش برای شما پیدا بشود، نه اینكه برای هركدام از اینها باری از مشكلات و تخیلات و ناراحتی‌ها و اندوه‌ها و غصه‌ها، چه زن و چه مرد، برای آنها بواسطه زندگی باشد. آن زندگی كه با غم و غصه و ناراحتی است، نبودنش بهتر است از بودن. آن زندگی كه بر اساس اختلافات قرار دارد، نباشد بهتر است از اینكه باشد ... وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً ... الروم، ٢١ ما بین شما مودّت و محبت قرار دادیم. یعنی اساس، اساس محبت است. یعنی اساس زندگی بر اساس محبت است و این یك مسئله خیلی عجیبی است كه واقعاً در آن زندگی كه محبت بین زن و بین شوهر باشد و علاقه باشد و عشق باشد بین زن و شوهر، مشهود است كه رحمت خدا در آن زندگی نازل می‌شود. و اگر در زندگی خلاف باشد، نِقاش باشد، تكدُّر باشد، عدم رضایت‌

 باشد، مشهود است كه از آن زندگی رحمت خدا نقش بر می‌بندد. این یك قضیه مشهودی است، یعنی واقعی است. این قضیه شوخی نیست.

 ارتباطات ما تكوین می‌سازد. نحوه تعلق ما مسیر و تقدیر خدا را عوض می‌كند. ملائكه در آنجایی كه قهر است پایشان را نمی‌گذارند. در آنجایی كه خلاف است پایشان را نمی‌گذارند. در آنجایی كه زن از مرد ناراضی و یا اینكه مرد از زن ناراضی و بین آنها خلاف است، ملائكه در آنجا نمی‌آیند. در آنجا شیاطین می‌آیند، در آنجا قوا و نفوس خبیثه راه پیدا می‌كند، در آنجا نفوس بشری از ملكوت و از عالم مثال وارد آن زندگی می‌شوند، همین نفوس فاسد بشری، همین نفوسی كه مرتب در حال افساد و در حال اضلال هستند اینها وارد می‌شوند. منتها انسان خبر ندارد. انسان نمی‌داند از كجاست! همین‌ها می‌آیند و با خودشان شیاطین را هم می‌آورند و در آنجا مستقر می‌كنند.

 اما اگر این نِقاش تبدیل به محبت بشود، تبدیل به علاقه بشود، شیاطین می‌روند كنار، به‌جای آن‌ها ملائكه می‌آیند. این مسئله واقعی است. وقتی كه مرحوم آقا می‌فرمایند: در زندگی یك یهودی كه مهر و محبت و علاقه وجود داشته باشد آن زندگی به خدا نزدیك‌تر است تا زندگی یك شیعه امیرالمؤمنین كه در آن كدورت و خلاف باشد، این شوخی نیست! حالا نگویید این یهودی است، بالاخره انسان است نفوس است. آن در زندگی خودش بیشتر جلب نعمات و رحمت الهی را كرده، او

 در زندگی خودش بیشتر ظرفیت و زمینه‌ای را به‌وجود آورده تا انوار الهی بتواند در آن زندگی تجلی كند. در قلب پرآشوب، انوار الهی تجلی نمی‌كند. در نفسی كه دچار آشوب است انوار و روحانیت در آنجا راه ندارد.

 آئینه شو جمال پری طلعتان طلب جاروب كن خانه و پس میهمان طلب‌

 اول ما باید بیاییم درست كنیم، زندگی را درست كنیم و از كدورت و نِقاش بیرون بیاوریم. بر اساس قوانین و مبانی شرع قرار بدهیم تا آن‌وقت ببینیم آیا انوار می‌آید یا نمی‌آید. آقا این مسئله‌ای است كه خودمان احساس می‌كنیم. این یك واقعیتی است كه فقط گفتن نیست، در كتاب خواندن نیست، خودمان می‌بینیم، چیزی را می‌بینیم كه نمی‌توانیم انكار كنیم. گیرم بر اینكه سند فلان روایت ضعیف است! چیزی را كه می‌بینیم كه دیگر نمی‌توانیم انكار كنیم. آن را كه احساس می‌كنیم كه دیگر نمی‌توانیم انكار كنیم. واقعیت را داریم مشاهده می‌كنیم.

 مرحوم آقای انصاری می‌فرمودند: در منزلی كه بین زن و مرد در آن منزل اختلاف است، غذای آن منزل كدورت می‌آورد. شما بروید امتحان كنید! اگر ببینید زن با ناراحتی این غذا را درست كرده و این غذا را بخورید مكدر می‌شوید. برو برگرد هم ندارد. هیچ برو برگرد هم ندارد. آن عملی كه دارد انجام می‌دهد، آن نیتی كه دارد انجام می‌دهد، نفسش دارد می‌رود در این غذا. ملكوت این غذا را برمی‌گرداند، شما یك غذا از مال ربا بخورید، یك غذا از مال دزدی بخورید، یك‌

 وقت نخورید! حالا به شما دارم می‌گویم در باب مثال است، مبادا! اصلًا به طرفش هم نروید! شبهه را هم به طرفش نروید، اینها همه اثر می‌گذارد. بعد آن وقت بیائید می‌بینید. مرحوم آقا در اینجا حكایاتی دارند و بزرگان در اینجا مطالبی دارند.

 یكی از دوستان نقل می‌كرد، می‌گفت: من بر طبق یك دستوری كه از یك شخصی داشت، یك اربعین مكلف شده بود به اینكه یك نوع غذای خاصی را بخورد، روی حساب‌هایی، حالا این‌طور نیست كه برای همه قضیه باشد. می‌گفت: بعد از اینكه من مشغول این نوع ریاضت و این ذكر و این نوع تغذیه شدم، كم‌كم هفته اول احساس كردم، هفته دوم دیدم ورق برگشت، هفته سوم همین‌طور عوض شد تا روز اربعین. اصلًا دیدم مسئله یك جور دیگری است. می‌گفت: یك روز از بخت بد و قضای نامیمون به اصرار بعضی از اهالی ما مجبور شدیم به منزل یكی از اقوام برویم. هرچه گفتیم كه نه و فلان قبول نشد دیگر. بالاخره تن به قضا دادیم رضاً بقضائك رفتیم. رفتیم آقا، غذا خوردیم، به محض اینكه لقمه اول را خوردیم، تمام آنچه را كه چهل روز انجام دادیم از بین رفت. تمامش از بین رفت. چرا؟ مسئله است دیگر، این حرف را كه بیخود نمی‌زنند. اینكه دیگر تلقین نیست. این مسئله واقعیت است. آن مالی كه از راه حرام بدست آمده، آن مال اثر دارد و در اینجا مسائل الی‌ماشاءاللَه است، حكایات الی ماشاءاللَه است. چطور خود غذاها با انسان حرف می‌زنند، خود غذاها با انسان صحبت می‌كنند. من از كجا آمدم، چطور

 بدست آمدم، مرا بخور، مرا نخور، با اهلش‌ها، با همه هست. منتها ما نمی‌فهمیم. یكی می‌آید می‌فهمد، یكی ادراك می‌كند می‌فهمد، همین‌ها روح دارند، ملكوت دارند.

 مرحوم آقای انصاری می‌فرمودند: یك چایی اثر می‌كند، از خوردن یك چایی معلوم می‌شود كه در این منزل چه خبر است! یك چای، اوضاع منزل. بله، مولانا در اینجا می‌گوید:

نطق آب و نطق خاك و نطق گِل‌ \*\*\* هست محسوس حواس اهل دل‌

 محسوس حواس، هر كسی نمی‌فهمد ولی خوب هست.

جمله ذرات عالم در نهان‌ \*\*\* با تو می‌گویند روزان و شبان‌

ما سمیعیم و بصیریم و هشیم‌ \*\*\* با شما نامحرمان ما خامشیم‌

 اما نه اینكه وجود ندارد. هست، تمام اینها هست و آثارش هم مشخص است. انسان هم باید دقت كند. انسان هم باید مراقبه كند. اصل و اساس زندگی بر پایه محبت است و بر این مسئله خیلی تأكید شده. هرچه انسان بتواند این نقطه را مستحكم‌تر كند، بیشتر به نتیجه می‌رسد.

 یكی از رفقا بود می‌گفت: وقتی كه من ازدواج كردم، عقد كرده بودم، مدتی گذشته بود، آمدم خدمت مرحوم آقا. گفتم: آقا من دچار یك مشكلی شدم گفتند: بله، دچار چه مشكلی دیگر مشكلات حل شده دیگر كجا مشكل است! گفت: نه، من‌

 احساس می‌كنم این محبتی كه می‌خواهم به همسرم پیدا كنم، محبتی كه می‌خواهم به زنم پیدا كنم، من را از تعلق به او و تعلق به خدا باز می‌دارد و این علاقه من به همسرم موجب می‌شود كه من دیگر نسبت به خدا آن‌طوری كه باید و شاید ... آقا فرمودند: آقا برو پی كارت! كلاه سرت رفته، برو كلاه سرت رفته، هرچه بیشتر تو علاقه پیدا كنی بیشتر وصل شدی برو كلاه سرت رفته! هرچه بیشتر علاقه پیدا بكنی به همسرت، محبت خدا در تو قوی‌تر و پایدارتر می‌شود. و این مسئله نیست‌ها واقعیت است دیگر! خوب واقعیت را كه دیگر انسان نمی‌تواند انكار كند.

 البته حالا ان‌شاءاللَه در مباحث آینده ما خواهیم گفت كه نباید این علاقه و محبت موجب بشود كه انسان از طریق خارج شود، از اعتدال به انحراف كشیده شود. مسائل غیر منطقی و غیر عقلائی و غیر شرعی و غیر اخلاقی بواسطه این محبت كنار گذاشته بشود. مسائل واقعی و آنچه كه مورد رضای خداست، نباید كنار برود. نه، محبت بجای خود، رعایت قوانین و تكالیف بجای خود و همان رعایت موجب می‌شود كه این محبت حك بشود، نقش ببندد و فقط گذرا نباشد. به شرط اینكه طرفین نسبت به این پایبند باشند. این اصل و اساس است.

 حالا این محبت كه روی این مسئله پایدار شده، چقدر می‌تواند انسان را حركت بدهد؟ الآن یك داستان و قضیه‌ای یادم آمد، دلم نیامد از آن بگذرم. مرحوم علامه طباطبایی رضوان اللَه علیه مرحوم آقا بارها از ایشان تعریف می‌كردند. در همان‌

 زمانی كه در قم رفته بودند، گاهی ایشان می‌فرمودند: من روزی هشت ساعتم را با مرحوم علامه طباطبایی می‌گذراندم و در منزل ایشان هم می‌گذراندند و مطالبی كه خوب از ایشان می‌گرفتند و اینها و اصلًا مانند فرزند ایشان به حساب می‌آمدم. یعنی جزو افراد خانواده دیگر كم كم محسوب می‌شدم و چه تعریف‌هایی از همسر مرحوم علامه طباطبایی ایشان می‌كردند! چقدر این مؤمنه بود! چقدر مطیع بود! از اطاعت این زن نسبت به شوهر حكایت‌ها ایشان داشتند كه اصلًا برای انسان شاید باور كردنش مشكل باشد كه این زن به واسطه اطاعتی كه از این شوهر دارد، در گرفتاری‌های شدید مرحوم علامه طباطبایی و در آن نوساناتی كه برای ایشان پیش آمده بود، به واسطه این اطاعت خداوند او را به كرامت‌هایی مكرم كرده بود و به نعماتی رسیده بود و باب‌هایی برای همین زن باز شده بود.

 یك عبارت از مرحوم علامه من دیدم خیلی دلم سوخت. این عبارت را وقتی كه دیدم واقعاً خیلی دلم به حال مرحوم علامه سوخت كه علی‌كل‌حال دیگر این هم برای ایشان یك نوع تكاملی بوده. مرحوم علامه این همسر را از دست می‌دهند، از دنیا می‌رود. مرحوم آقا برای ایشان نامه تسلیت می‌فرستند. در جوابی كه مرحوم علامه می‌فرستند برای مرحوم آقا، این عبارت بود. این قضیه مال خیلی وقت پیش است. من اگر دقیق باشم شاید حدود بیست و پنج سال پیش، من این نامه را دیده بودم در بین نامه‌های آقا، الآن هست نامه. ایشان در آنجا می‌نوشتند: با درگذشت‌

 همسر ما برای همیشه بر آن زندگی خوش و طمأنینه و سكونتی كه داشتیم خط بطلان كشیده شد. این معلوم است كه ایشان از این مسئله خیلی متأثر و ناراحت شدند. این یك مسئله، یك مسئله دیگر هم نقل می‌كنم.

 یكی از بزرگان كه حق استادی هم بر گردن مرحوم پدر ما داشت و بسیار فرد بزرگی بود، ازعلماء طراز اول عالم اسلام می‌توانستیم ایشان را به حساب بیاوریم، چند روزی در منزل مرحوم والد ما مهمان بودند. یكی از بزرگان بودند. خیلی ایشان علاقه داشت آن شخص بزرگ كه در منزل ایشان بماند. وقتی كه ایشان مشهد مشرف شده بودند، آمده بود از یكی از شهرستان‌ها و خیلی علاقه داشت كه بماند در منزل ایشان. و مرحوم آقا هم خیلی علاقه داشتند كه نگهدارند. حالا هر چقدر ایشان می‌خواهد بماند. چهل روز بماند، دو ماه بماند و بسیار آن فرد احساس آرامش و طمأنینه و سكونت می‌كرد در منزل مرحوم والد و چند مرتبه هم این مطلب را اظهار كرده بود. یك روز از قضا خانم ایشان در همان منزل اندرونی كه بوده آن اثاثیه و ساك‌ها را برمی‌دارد و اصلًا بدون اطلاع به ایشان می‌رود در یك منزلی كه مثلًا فرض بكنید كه اقوامی، حالا قوم و خویشی كسی قبلًا قرار بود بروند آنجا، یا اینكه در نظر گرفته بودند، اصلًا بدون اینكه به ایشان بگوید بلند می‌شود می‌رود. مرحوم آقا خیلی متأثر می‌شوند این چه كاری است، مثلًا فرض بكنید كه خوب این عمل انجام شده، آخر یعنی چه؟ آخر یك اطلاعی آخر مثلًا مسئله‌ای،

 وقتی كه آن شخص بزرگ مطلع می‌شود كه یك هم چنین كاری انجام گرفته رو می‌كند به مرحوم آقا می‌گوید: ایشان ما را به اندازه یك چمدان هم به حساب نیاورده اقلًا بیاید به ما بگوید: ما رفتیم.

 علی‌كل‌حال دیگر این قضیه باید برای ما درس باشد و بدانیم كه خلاصه خدا بی‌خود و بی‌جهت نمی‌دهد به كسی، نعمت را بی‌خود نمی‌دهد و زوال نعمت را بی‌خود برای كسی نمی‌آورد. حساب دارد. هر چیزی حساب دارد. در این دنیا باید به حساب رسید. حالا این چه قسمی است؟

 این یك مقدمه‌ای بود نسبت به موقعیت مرد و نسبت به موقعیت زن و همین‌طور مراتب آن‌ها، رسیدن به كمالات آنها، هدف و غایت از زندگی ایجاد و مهر و محبت در محیط خانوادگی بر اساس اطاعت كه این مسئله اطاعت ان‌شاءاللَه در جلسه بعد به عرض رفقا خواهد رسید.

 اللَهم صل علی محمد و آل محمد

[[1]](#footnote-1)

1. حسينى طهرانى، سيد محمد محسن، متن جلسات شرح حديث عنوان بصرى، ١جلد، مكتب وحى - تهران - ايران، چاپ: ١. [↑](#footnote-ref-1)